



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و بیست و یکم





خانم بهار



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۹ گنج حضور، بخش سوم

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یار من
هیچ مباش یک نفس غایب از این کنارِ من

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

وقتی این لحظه فضا را باز کردم و از جنس عشق، از جنس خداوند شدم به او گفتم تو قرین و یار من هستی، حتی یک لحظه هم از کنار من غافل نشو. [چراکه من نمی‌خواهم از تو جدا شوم و حتی یک لحظه با واکنش نشان دادن و رفتن به ذهن اتصال خود را با زندگی از دست بدهم.]

از قرین بی قول و گفت و گوی او
خو بدزد دل نهان از خوی او
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

دل انسان بدون هیچ گفت و گویی، بطور پنهانی و از طریق ارتعاش، خو و سیرت هم نشینی را که با او قرین شده است، می دزدد. [پس اگر قرین شما خداوند و خواندن ابیات مولانا باشد در این صورت از طریق فضاگشایی از زندگی و مولانا خو می دزدید ولی اگر قرین شما من های ذهنی و انسان های پردرد باشند از جنس من ذهنی شده و دل شما درد را از آن ها می دزدد.]

می رود از سینه ها در سینه ها
از ره پنهان، صلاح و کینه ها
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

صفات و انرژی های خوب زندگی و انرژی های بد و مخرب من ذهنی بطور پنهانی و از طریق ارتعاش از مرکز انسانی به مرکز انسان دیگر راه پیدا می کند. [بنابراین شما باید مرکز و سینه خود را از طریق فضاگشایی قرین خداوند کنید و با انسان های زنده شده به خدا همنشین شوید.]

تا کنی مر غیر را حَبَر و سَنی
خویش را بدخو و خالی می کنی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

حَبَر: دانشمند، دانا. سَنی: رفیع، بلندمرتبه
تا زمانی که بخواهی دیگران را به دانایی و بزرگی برسانی و حواست روی آن ها باشد و آن ها را تغییر دهی،
اتصال با زندگی قطع شده و به ذهن می روی و خوی من ذهنی را می گیری؛ آن گاه خود را بدخو و خالی از انرژی
زندگی می کنی.

مُردۀ خود را رها کرده ست او
مُردۀ بیگانه را جوید رَفو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

این نادان، مُردۀ من ذهنی خود را رها کرده و به فکر زنده کردن مُردۀ دیگران است و قصد دارد مُردۀ بهتری از
آن ها بسازد.

دیده آ، بر دیگران، نوحه گری
مدّتی بنشین و، بر خود می گری
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

ای چشم و عقل من، تاکنون برای دیگران نوحه خوانده‌ای و می‌خواستی آن‌ها را عوض کنی، پس از این بنشین،
به حال خودت گریه کن و نگران دیگران نباش.

علّتی بتر ز پندارِ کمال
نیست اندر جانِ تو ای دُودَلال
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴

دُودَلال: صاحب ناز و کرشمه
ای من ذهنی متکبر، در جان تو، هیچ بیماری و مرضی بدتر از این که یک تصویر ذهنی کامل از خود ایجاد کرده‌ای
و خود را عاقل و دانشمند می‌پنداری، وجود ندارد. [انسان نه تنها خودش را کامل می‌داند، بلکه دیگران را هم
کامل می‌بیند و از آن‌ها انتظار کمال داشته و به رفتار و گفتار آن‌ها واکنش نشان می‌دهد.]

از دل و از دیده‌ات بس خون رود
تا ز تو این معجبی بیرون رود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۵

باید از دل و دیده‌ات، چندان خون برود یعنی بسیار زحمت بکشی تا اینکه خوی خودخواهی و پندارِ کمال از تو بیرون برود.

علّت ابلیس انا خیری بده‌ست
وین مرض، در نفس هر مخلوق هست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۶

مرض شیطان این بود که حاضر به خم شدن و تسلیم در برابر خداوند نبود و می‌گفت: «من از انسان برتر و بهتر هستم.» بدان که این مرض در من‌ذهنی هریک از آدمیان هست. [بعبارتی خاصیت ابلیسیّت انسان، «می‌دانم و دردش»، در برابر فضای گشوده‌شده مقاومت کرده و تعظیم نمی‌کند و بی‌نهایت و ابدیت خدا را در انسان شناسایی نمی‌نماید.]

چو پا واپس کشد یک روز از دوست
خطر باشد که عمری دست خاید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۸۲

دست خاییدن: دست گزیدن؛ به دندان گرفتن دست به علامت حسرت و پشیمانی
اگر انسان برای یک لحظه از دوست یعنی خداوند جدا شود، فضا را ببندد، به ذهن رفته و برحسب الگوهای
من‌ذهنی فکر و عمل کند؛ این افتادن در ذهن و جدایی از خدا خطرناک است و حسرت و پشیمانی به دنبال دارد.
انسان یک عمر پشیمان می‌شود که چرا چنین کرده‌است!

جدایی را چرا می‌آزمایی؟!
کسی مر زهر را چون آزماید؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۸۲

ای انسان تو چرا جدایی از خداوند را آزمایش می‌کنی؟ چرا تو با واکنش و مقاومت با فرم این لحظه و رفتن به
ذهن از خدا جدا شده و زهر را می‌نوشی؟ آیا یک انسان عاقل خوردن زهر را آزمایش می‌کند؟!

گیاهی باش سبز از آب شوقش
مَیْنَدِش از خری کو ژاژ خاید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۸۲

ژاژخایی: بیهوده‌گویی، یاوه‌سرایی

ای انسان، هم‌چون گیاهی سبز از آب شوق و دم زندگی سیراب شو. مرتب فضا را بگشا و واکنش نشان نده و از
من‌ذهنی خودت و دیگران که مانند خری مرتب برحسب همانیدگی‌ها حرف‌های بیهوده می‌زنند نترس و به
فضاگشایی ادامه بده.

سَرک بر آستان نه همچو مسمار
که گردون این چنین سر را نساید
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۶۸۲

مسمار: میخ

تَو فضا را بگشا و سَرَت را بر آستان تسلیم بگذار و دائماً به زندگی وصل باش. و به حرف‌های بیهوده من‌های ذهنی اطرافت توجه نکن تا به سَر زندگی دست‌یابی. اگر سَرَت بر آستان زندگی باشد در این صورت از گردون هم بلندتر است. [بزرگی ما بستگی به این دارد که چقدر در روز می‌توانیم فضا را بگشاییم و به زندگی وصل شویم و خرابی زندگی ما هم بستگی دارد چقدر فضا را می‌بندیم و از خدا جدا هستیم].

گفت پیغمبر که: أَصْحَابِي نُجُومٌ

ره‌روان را شمع و، شیطان را رجوم

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۵۶

رُجُوم: جمع رَجَم به معنی سنگسار کردن، سنگ‌باران کردن

پیامبر فرمود: یاران من مانند ستارگان راهنما راه درست را نشان می‌دهند به‌طوری که حرف‌های انسانی مثل مولانا که به حضور زنده شده‌است برای ره‌روان و طالبانی که واقعاً می‌خواهند این راه را بروند و به بینهایت خدا زنده شوند مانند شمع و چراغ است ولی برای من‌های ذهنی وسیله طرد و سنگسار.

حدیث

«أَصْحَابِي كَالنُّجُومِ فَبِأَيِّهِمْ اقْتَدَيْتُمْ اهْتَدَيْتُمْ.»
«اصحاب من مانند اخترانی هستند که به دنبال هر کدامشان بروید راهِ راست را خواهید یافت.»

هر کسی را گر بُدی آن چشم و زور
کو گرفتگی ز آفتابِ چرخ، نور

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۵۷

اگر کسی مرتب فضا را بگشاید و با چشم عدم ببیند او می تواند از آفتاب زندگی نور بگیرد.

هیچ ماه و اختری حاجت نبود
که بدی بر آفتابی چون شهود
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۶۵۸

دیگر ماه و ستارگان نیازی نیست که گواه بر آفتاب باشند. زیرا آفتاب به ذات خود روشن است. [ما هم اگر بتوانیم فضا را بگشاییم و در درونمان از آفتاب زندگی کمک بگیریم، دیگر احتیاجی به هدایت انسان‌های دیگر نداریم.]

جمع باشید ای حریفان زآنکه وقت خواب نیست
هر حریفی کو بخسبد، والله از اصحاب نیست
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۹۳

ای دوستانی که اکنون هشیاری‌تان در همانیدگی‌ها و چیزهای مختلف پخش است، فضا را بگشایید، هشیاری را از سوهای مختلف جمع کنید و بر روی ذات خود قائم شوید. اکنون وقت خوابیدن هشیاری در ذهن و دیدن برحسب همانیدگی‌ها نیست. به خدا سوگند هر دوستی که به خواب همانیدگی‌ها برود از اصحاب خدا نیست.

چشم بند خلق، جز اسباب نیست
هر که لرزد بر سبب، ز اصحاب نیست
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۳۱۳

آنچه چشم خلق را می‌بندد، تنها علل و اسباب است یعنی سبب‌ها و فکرهایی که ذهن نشان می‌دهد و از همانیدگی ناشی می‌شوند. این فکرها پی‌درپی به دنبال هم می‌آیند و چشم عدم را می‌بندند. هر انسانی که نفهمد از جنس هشیاری حضور و خداست و به این سبب‌هایی که ذهن نشان می‌دهد بلرزد، فکر کند و بترسد جزو اصحاب خداوند نیست.

هر که در آبی گریزد ز امر او آتش شود
هر که در آتش شود از بهر او ریحان کند
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۲۹

هر کسی به همانیدگی‌ها پناه می‌برد و از آن‌ها زندگی می‌خواهد به امر خدا آن خوشی‌ها تبدیل به درد شده و او را می‌سوزاند ولی اگر فضا را باز کند به آتش درد هشیارانه برود و به آن چیزی که ذهنش نشان می‌دهد توجه نکند، خداوند آتش را برایش تبدیل به گلستان کرده و فضای درونش را می‌گشاید.

چه نگری در دیو مردم، این نگر کو دم به دم
آدمی را دیو سازد، دیو را انسان کند
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۲۹

چرا به من‌های ذهنی نگاه می‌کنی و از آن‌ها تقلید کرده و آن‌ها را معیار فکر و عمل خود قرار می‌دهی؟ تو به این توجه کن که خداوند چگونه لحظه به لحظه با فضا‌بندی آدمی را که از جنس هشیاری ست تبدیل به من‌ذهنی می‌کند و در مقابل دیو من‌ذهنی را با فضا‌گشایی انسان کرده یعنی به خدایت ذاتش زنده می‌گرداند.

با تشکر:
تنظیم‌کننده متن: بهار
گوینده: بهار



خانم سرور



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۹ گنج حضور، بخش چهارم

آدمی خوارند اغلب مردمان
از سلام علیکشان کم جو امان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۱

اغلب مردم، من ذهنی پر از درد دارند و به همین سبب هشیاری آدمی را می خورند. بنابراین تو نباید از سلام
علیک و هم نشینی من های ذهنی، انتظار قرار و امنیت داشته باشی.

خانه دیو است دل های همه
کم پذیر از دیو مردم دمدمه
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۲

دمدمه: مکر، فریب، گول زدن
مرکز همه مردم خانه دیو، من ذهنی همراه با درد است. پس تو از مردم دیو صفت افسون نپذیر، یعنی به
حرف های آن ها گوش نده و نسبت به آنان واکنش نشان نده.

از دَم دیو آنکه او لَاحُول خُورد
هم چو آن خر در سر آید در نبرد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۳

لَاحُول خُورْدِن: مفتون سخنان فریبنده دیگران شدن
لَاحُول: لَاحُول و لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. نیرو و قدرتی نیست مگر خدا را

آن کسی که مفتون سخنان فریبنده من‌های ذهنی شود، مانند خر صوفی، هنگام حرکت و عزیمت با سر به زمین می‌افتد. به عبارتی من‌های ذهنی به قول خویش عمل نکرده و ضرر می‌زنند و اگر به آنان ایرادی وارد آید، آن را انکار کرده، و درحالی که عمله شیطان هستند، لَاحُول می‌خوانند و منافق‌وار می‌گویند: «هیچ نیرویی نیست غیر از نیروی خدا». [صوفی مسافری خرش را به مسئول کاروان سرا می‌دهد و او را سفارش می‌کند تا به خرش آب و غذا دهد و او را تیمار کند، اما او در پاسخ به سفارشات صوفی لَاحُول می‌خواند و می‌گوید: «حاشا که من در کار خود استادم و نیاز به تذکر تو ندارم.» لیکن او هیچ‌یک از آن کارها را انجام نمی‌دهد و اصلاً به خر رسیدگی نمی‌کند. فردای آن روز که صوفی سوار خر می‌شود، می‌بیند خر زار و ناتوان او، سقوط کرده و می‌افتد.»]

هر که در دنیا خوردِ تلبیسِ دیو
وز عدوِ دوستِ رو تعظیم و ریو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۴

تلبیس: فریب، حيله و نیرنگ. ریو: حيله
هر کسی که در این دنیا زندگی می کند، اگر فریب دیو، یعنی من های ذهنی را بخورد و از دشمنِ دوست نما،
تعظیم و احترام را باور کند.

در ره اسلام و بر پول صراط
در سر آید همچو آن خرّ از خُباط
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۵

پول: پل. خُباط: افکار من ذهنی یا فکری که بر پایه من ذهنی است؛ شوریدگی مغز
در راه اسلام یعنی زنده شدن به خداوند و لا کردن همانیدگی‌ها و تثبیت «الا الله» در مرکز، و بر پل صراط که
پلی بسیار طولانی بر روی جهنم من ذهنی ست، مانند آن خر صوفی از ضعف و پریشانی با سر به زمین سقوط
خواهد کرد. [به عبارتی انسان با فضاگشایی به روی پل صراط می‌آید اما با واکنش، دوباره به من ذهنی سقوط
می‌کند.]

عشوه‌های یارِ بد مَنیوش هین
دام بین، ایمن مرو تو بر زمین
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۶

مَنیوش: گوش مکن؛ نیوشیدن به معنی گوش کردن است.
آگاه باش و به فریب‌های یارِ بد، من‌ذهنی، گوش نده. در روی زمین ایمن نرو و دام را در پیش روی خود بین.
[بطور خلاصه یعنی با من‌های ذهنی دوست نشو و فریب آن‌ها را نخور.]

صد هزار ابلیس لاحول آر بین
آدما، ابلیس را در مار بین
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۷

صد هزار آدم را بین که در ظاهر می‌گویند هیچ نیرویی غیر از خدا وجود ندارد، اما با فکرهای همانیده زندگی می‌کنند. ای آدم، تو که فضا را باز کرده‌ای و به صورت هشیاری ناظر به جهان نگاه می‌کنی، ابلیس را در مار یعنی رشته فکرهای همانیده مردم بین. [جادوگران فرعون نیز ریسمان‌ها را تبدیل به مار می‌کردند اما اژدهای موسی یعنی فضای گشودشده همه مارهای ذهنی را خورد.]

دَم دهد گوید تو را: ای جان و دوست
تا چو قصابی گشَد از دوست، پوست
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۸

دَم دادن: دمیدن، افسون خواندن بر مار، در اینجا یعنی فریب دادن.
با حرف‌هایش تو را فریب می‌دهد و تو را «جان» و «دوست» خطاب می‌کند تا مانند قصاب، پوست از دوست بر
کند. [قصاب هم به ظاهر با گوسفندان دوستی می‌ورزد اما عاقبت آن‌ها را به مسلخ می‌کشاند. مردم نیز اگر تو را
والا مرتبه و بزرگ خطاب می‌کنند و تو آن را باور کرده و به آن واکنش نشان می‌دهی، آگاه باش که هلاک و نگون
بخت خواهی شد.]

دَم دهد، تا پوستت بیرون گشَد
وای او کز دشمنان، آفیون چشَد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۵۹

دَم دادن: دمیدن، افسون خواندن بر مار، در اینجا یعنی فریب دادن
من‌های ذهنی با حرف‌هایشان می‌خواهند تو را گمراه کنند و پوست از سرت بکنند. وای به حال کسی که از حرف
من‌های ذهنی دوست‌نما، خوشی بگیرد.

سَر نهد بر پای تو، قصاب‌وار
دَم دهد تا خونت ریزد زارِ زار
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۰

من‌ذهنی چاپلوسی و تملق می‌کند تا همانند قصاب که گوسفندان را می‌کُشد، با حالی زار، خون تو را بریزد و
هلاکت نماید.

همچو شیری، صیدِ خود را خویش کُن
ترک عشوه اجنبی و، خویش کُن
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۶۱

تو فضا را باز کن و همچون شیر شکار خود را خودت صید کن یعنی برای خودت فکر کن و عشوه بیگانه، فامیل
دوست و آشنا را رها کن و از کسی تقلید نکن.

دیو چون عاجز شود در افتتان
استعانت جوید او زین انسِیان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۱

افتتان: گمراه کردن
وقتی دیو در فتنه‌انگیزی و فریب ما درمانده شود، از من‌های ذهنی یاری می‌جوید و آن‌ها را به سراغ ما
می‌فرستد.

که شما یارید با ما، یاری‌ای
جانب مایید جانب داری‌ای
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۲۲

دیو آدم‌های دیوصفت یا من‌های ذهنی را به‌صورت دوست به سراغ ما می‌فرستد و به آنان می‌گوید: «شما
دوست ما هستید، ما را یاری کنید بروید و نگذارید این انسان‌ها به حضور برسند.»

هر که را دیو از کریمان وا برد
بی گسش یابد، سرش را او خورد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۵

هر کس را که دیو از محضر بزرگانی چون مولانا و حافظ دور سازد، در این صورت او را تنها گیر می‌آورد و سر
خردش را می‌خورد. [بنابراین نباید از مولانا و کسانی که حقیقتاً روی خودشان کار می‌کنند، جدا شد.]

یک بدست از جمع رفتن یک زمان
مکر شیطان باشد، این نیکو بدان
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶

بدست: وجب
اگر به اندازه یک وجب از عاشقانی چون مولانا دور شوی، خوب درک کن که این فریب شیطان است [و در عمل
نیز از جمع عاشقان جدا مشو.]

عنکبوت دیو، بر چون تو دُباب
گر و فر دارد، نه بر کبک و عقاب
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۴۲

دیو من ذهنی که مثل عنکبوت عمل می کند برای من ذهنی تو با ارزش است و جلال و شکوه دارد اما بر انسانی که
مثل کبک و عقاب است، هیچ تسلطی ندارد. [کبک نشان سادگی و بی آلاشی حضور است و عقاب نشانه صید و
پرواز و از جنس خدا بودن است.]

بانگ دیوان، گله بان اشقیاست
بانگ سلطان، پاسبان اولیاست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۴۳

اشقیا: بدبختان
بانگ دیوان گله بان و هدایت گر آدم های بدبخت یا همان من های ذهنی پردرد است. بانگ سلطان، بانگ خدا که
از فضای گشوده شده می آید پاسبان انسان هایی ست که با خدا در وحدت هستند.

تا نیامیزد، بدین دو بانگ دور
قطره یی از بحر خوش با بحر شور
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۴۴

این دو بانگ که حقیقتاً از یکدیگر بسیار متفاوت است در هم نیامیزد، چنانکه قطره ای از دریای شیرین با دریای
شور نمی آمیزد. به عبارتی انسان فضاگشایی که به هشیاری حضور زنده است با من های ذهنی که دارای هشیاری
جسمی هستند در نمی آمیزد.

هر ولی را نوح و کشتیان شناس
صحبّت این خلق را طوفان شناس
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۵

هر انسانی که مثل مولانا به زندگی زنده شده است و فضاگشایی می‌کند، به منزلهٔ نوح و کشتیان خود بدان. اما
همنشینی با من‌های ذهنی را همچون طوفان تلقی کن.

کم‌گریز از شیر و اژدرهای نر
زآشنایان و زخویشان کن حذر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۶

از شیر و اژدها فرار نکن، بلکه از آشنایان و خویشانی که من‌ذهنی دارند فرار کن، چراکه وقتی با آن‌ها هستی، به
آن‌ها واکنش نشان می‌دهی و بدین‌گونه آن‌ها حضورت را از بین می‌برند.

در تلاقی روزگارت می‌برند
یادهاشان غایبی‌ات می‌چرند
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۲۲۲۷

من‌های ذهنی از طریق نشست و برخاستی که با تو دارند عُمَرَت را تباه می‌سازند. و هنگامی که از آنان جدا می‌شوی، فکرهایی که آن‌ها ایجاد کرده‌اند مرتب در تو تکرار می‌شود و تو را به خود می‌کشند بنابراین یادشان تو را از حضور باز می‌دارد. [در نتیجه باید در دوستی با چنین افرادی تجدیدنظر کنی.]

با تشکر:
تنظیم‌کننده متن: فاطمه
گوینده: سرور



خانم سرور



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۳۹ گنج حضور، بخش پنجم

خبرت هست که در شهر شگر ارزان شد؟
خبرت هست که دی گم شد و تابستان شد؟
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۸۲

[مولانا خطاب به انسان می گوید:] آیا خبر داری که شگر ارزان شده؟ یعنی می توانی به آسانی به شادی بی سبب دست پیدا کنی. آیا می دانی که زمستان، فصل من دهنی تمام شده و با فضاگشایی، تابستان، فصل شکوفایی زندگی فرا رسیده است؟

شهر ما فردا پُر از شگر شود
شگر ارزان ست، ارزان تر شود
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲۸

شهر وجود ما فردا پر از شکر خواهد شد. یعنی این طرح خداوند است که با الطاف و نعمات بی کرانش موجب افزونی شکر می شود. این شیرینی زندگی که الآن نیز در دسترس همه هست باز هم فراوان تر و ارزان تر خواهد شد.

در شکر غلطید ای حلواییان
هم چو طوطی، کوری صفرائیان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۲۹

ای طالبان حلوا، یعنی ای کسانی که فضا را باز کرده‌اید و به عشق معتقد هستید، در شیرینی عشق و خرد و شادی بی سبب بغلتید. به کوری چشم صفرائیان، همان من‌های ذهنی دردمند، مانند طوطی از شیرینی شادی بی سبب لذت ببرید.

نیشکر کوبید کار این است و بس
جان برافشانید یار این است و بس
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۵۳۰

تنها کارتان این است که نیشکر بکوبید یعنی مرتب دانه‌های درشت همانیدگی را شناسایی و آن را خُرد کنید. با
فضاگشایی و بیرون کردن من‌ذهنی، جان‌افشانی کنید چرا که محبوب حقیقی همین است و بس.

دَمِ او جانِ دَهَدَت، رو ز نَفَخْتُ بپذیر
کارِ او کُنْ فیکون‌ست، نه موقوفِ علل
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴

نَفَخْتُ: دمیدم
دَمِ خداوند هر لحظه به تو جان می‌دهد. این را از آیه «نَفَخْتُ» یاد بگیر. کار زندگی «کُنْ فیکون» است یعنی باید
مرکزت را عدم کنی تا او تصمیم بگیرد و «بشو و می‌شود» خداوند کار کند. زندگی بر حسب علل یا سبب‌سازی
ذهن کار نمی‌کند.

در وجود آدمی جان و روان
می‌رسد از غیب، چون آب روان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۲۲

در وجود انسان هر لحظه با فضاگشایی و عدم مقاومت، جان و روان از عالم غیب مانند آب روان می‌رسد.

جانهای خلق پیش از دست و پا
می‌پریدند از وفا اندر صفا
-مولوی، مثنوی دفتر اول، بیت ۹۲۵

جان‌های خلق یا هشیاری انسان‌ها، قبل از این‌که به این جهان بیایند و دست و پای ذهنی پیدا کنند، از وفا به عهد‌الست به مرتبه صفا و هشیاری نابی می‌پریدند و پرواز می‌کردند.

چون به امر اِهْبَطُوا بندی شدند
حبسِ خشم و حرص و خرسندی شدند
-مولوی، مثنوی دفتر اول، بیت ۹۲۶

اِهْبَطُوا: فرود آید، هبوط کنید.
اما وقتی با چیزها همانیده و از جنس جسم شدند به امر «اِهْبَطُوا» در زندانِ ذهن محبوس شده و به صفاتی از قبیل خشم و حرص و قناعت به هواهای نفسانی خرسند شدند. [یعنی چون از جنس همانیدگی هستند پس حرص به دست آوردن آنها را داشته و چون آنها را کسب می کنند در ذهن خشنود و خرسند می شوند].

(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۸)
«قُلْنَا اِهْبَطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ.»

«گفتیم: «همه از بهشت [یا اتصال به خداوند] فرود آید؛ پس اگر هدایتی [به واسطه ادیان و بزرگان] از من به سوی شما رسید، آنها که هدایت مرا پیروی کنند [و مرکزشان را از همانیدگی ها پاک کنند]، نه بیمی دارند و نه اندوهی.»»

ما عیالِ حضرِ تیم و شیرِ خواه
گفت: اَلْخَلْقُ عِیَالٌ لِلَّاهِ
-مولوی، مثنوی دفتر اول، بیت ۹۲۷

عیال: خانوار.

ما بندگان و مخلوقات، خانوار و روزی‌خوار خداوند هستیم و هم‌چون طفلان شیرخواره به درگاه او نیازمندیم.
چنانکه حضرت رسول فرمود: همه مردم خانوار خداوند هستند. [پس چون از جنس او هستیم باید به عشق یعنی خودش، زنده شویم.]

آنکه او از آسمان باران دهد
هم تواند کوز رحمت نان دهد
-مولوی، مثنوی دفتر اول، بیت ۹۲۸

آن خداوندی که از آسمان باران می‌باراند، قادر است که از رحمت و احسان بر بندگان نان و روزی دهد. [پس چون فضا گشوده شود، باران عشق و رحمت و خرد نازل شده و در زندگی بیرون هم برکات عطا می‌شود.]

پس سلیمان اندرونه راست کرد
دل بر آن شهوت که بودش، کرد سرد
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۶

پس سلیمان به اصلاح درونش پرداخت و دل یا مرکزش را از شهوتِ همانیدگی‌ها پاک کرد و نسبت بدان سرد شد.

بعد از آن تاجش همان دم راست شد
آنچنانکه تاج را می‌خواست شد
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۷

همین که همانیدگی‌ها رفت و سلیمان مرکزش را عدم کرد، تاج بر سرش راست قرار گرفت و آنچنان که باید شد.

بعد از آنش کژ همی کرد او به قصد
تاج وا می گشت تارک جو به قصد
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۹۰۸

بعد از آن سلیمان به جهت امتحان تاج را کج می کرد، اما تاج می کوشید و بر فرق سرش درست قرار می گرفت.

گاو می شاید خدایی را به لاف
در رسولی چون منی صد اختلاف؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۴۹

[موسی خطاب به یهودیان می گوید:] آیا گوساله دروغین سامری که نماد من ذهنی ست شایسته خدایی است؟
در حالی که در رسالت و نبوت من صد نوع ستیزه وجود دارد؟ [در واقع مولانا به این موضوع اشاره می کند که
انسان با فضاگشایی می تواند به اصل خداگونه خود زنده شده و به جایی برسد که زندگی از طریق او صحبت
کند.]

پیش گاوی سجده کردی از خری
گشت عقلت صید سحر سامری
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۰

تو از روی خریت و جهل به حرف این گاو من ذهنی گوش داده و به آن سجده کردی. بنابراین با دیدن از پشت
عینک همانیدگی‌ها به وسیله جادوی سامری یا همان من ذهنی شکار شدی.

چشم دزدیدی ز نور ذالجلال
اینت جهل وافر و، عین ضلال
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۱

اینت: این تو را
تو چشمت را از نور خداوند که صاحب شکوه و جلال است فرو بستی. همین نشانه جهل بی‌نهایت تو و عین
گمراهی است.

شُه بر آن عقل و، گزینش که تو راست
چون تو کانِ جَهل را کُشتن سزا است
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۲

شُه: کلمه‌ای است برای اظهارِ نفرت و کراهت؛ اُف، تُف
تُف بر آن عقل و قدرتِ انتخابی که تو در ذهن داری. انسانی که اینچنین معدنِ جَهل است سزاوارِ مردن در ذهن
است.

گاوِ زرین بانگ کرد، آخر چه گفت؟
کاحمقان را این همه رُعبت شگفت
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۳

گاوِ زرین من‌ذهنی وقتی بانگ زد آخر چه گفت که احمقان، یعنی کسانی که به حرف من‌ذهنی و صدایش گوش
می‌دهند، این‌چنین نسبت به آن میل و رُعبت پیدا کردند.

باطلان را چه رُباید؟ باطلی
عاطلان را چه خوش آید؟ عاطلی
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۵

باطلان، کسانی که در مرکزشان همانیدگی با درد وجود دارد را چه چیزی جز همان من‌های ذهنی باطل جذب
می‌کند؟ عاطلان، آن‌هایی که برحسب من‌ذهنی عمل می‌کنند را چه چیزی جز بیکاری خوشایند است؟

زآنکه هر جنسی رُباید جنسِ خود
گاو، سوی شیرِ نر کی رو نهد؟
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۶

زیرا هر جنسی، هم‌جنس خود را جذب می‌کند. برای مثال گاو من‌ذهنی کجا به سوی شیرِ نر یا فضای
گشوده‌شده روی می‌آورد؟

گرگ بر یوسف کجا عشق آورد؟
جز مگر از مکر تا او را خورد
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۰۵۷

گرگ یا همان من‌ذهنی دردمند کی نسبت به یوسف، انسان زنده به حضور عشق می‌ورزد؟ مگر برای فریب تا او را شکار کند و دچار درد سازد. [در واقع من‌های ذهنی انسانیت انسان‌ها را می‌خورند و آن‌ها را نیز تبدیل به من‌ذهنی می‌کنند.]

با تشکر:
تنظیم‌کننده متن: آزاده
گوینده: سرور



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com